



عمادالدین نسیمی و نهضت حروفیه

۳ گفتار پیرامون خلاقیت عمادالدین نسیمی شاعرانسانگرای آذری
و جنبش متمدنی مردم آذربایجان تحت عنوان حروفیه

تقی خمارلو



PDF تیارلان: آی-کتاب
ay-kitap.com



PDF تیارلان: آی-کتاب
ay-kitap.com

ay-kitap.com





- ☐ عمادالدين نسیمی ونهضت حروفبه
- ☐ تدوین تقی خمارلو
- ☐ نشر تلاش تبریز،
- ☐ سه راه شاه ، صندوق پستی ۵۴۷
- ☐ چاپ اول ، تابستان ۲۵۳۷
- ☐ چاپ نور ، تبریز
- ☐ صحافی مهر



چند کلمه

مجموعه حاضر حاوی سه گفتار پیرامون برخی مسائل مورد مناقشه نسیمی‌شناسی و بازشناخت جنبش مرفی مردم آذربایجان تحت عنوان حروفیه است. مقاله نخست بخشی از مقدمه آقای «حسین صدیق» بر کتاب «درام نسیمی» نوشته فریدون آشوروف می‌باشد. مقاله دوم اثر یکی از خاورشناسان شوروی و موضوع آن مقایسه ادبی نسیمی و حافظ است. مقاله سوم نیز از جنبه‌های مرفی عقاید فلسفی نسیمی سخن می‌گوید. این دو مقاله اخیر را آقای محمد رضا کریمی ترجمه کرده‌اند.

تقی خمارلو

نویسنده	نام	مترجم	صفحه
ح . صدیق	خلاقیات نسیمی	-	۵-۱۴
ا . ج .	نسیمی و حافظ	م . کریمی	۱۵-۳۰
ع . ف .	نقد احکام دینی	م . کریمی	۳۰-۴۴





خلاقیت نسیمی^۱

فضل‌الله بن ابی محمد عبدالرحمان جلال الدین نعیمی تبریزی^۲
موجد آیین حروفیکری به سال ۷۴۱ هـ . در تبریز زاده شد و در سال
۷۹۶ هـ . بفرمان میرانشاه پسر تیمورلنگ در « آلینجاقا لاسی » با
جمعی از فدائیان حروفی بقتل رسید و مشهور است که تیمورلنگ از
کاسه‌ی سر فضل‌الله برای خود پیاله‌ی شراب ساخت .

طریقت فضل‌الله نعیمی تبریزی بیش از هر جا در آذربایجان آن
روزگاران اشاعه یافت و حتا فضل از زندان تیمورلنگ وصیتنامه‌ی
معروف خود را به یاران آذری خود فرستاد و چنانکه در پیه‌س نیز

۱- گفتار پیرامون نمایشنامه‌ی نسیمی ، نوشته آشوراف .

۲- برخی پژوهشگران معاصر ، بنلط مشهدی ، شیروانی و استرآبادی
نیز ضبط کرده‌اند . که ناشی از آگاهی‌های ناقص رسیده از بعض متون غیر معتد
کلاسیک اسلامی است .

تصویر می‌شود ، در این وصیتنامه عمادالدین نسیمی را که نخستین بار همراه ابوالحسن علی‌الاعلاء بدیدار فضل‌شافته و طریقت او را پذیرفته بود ، جانشین خود و مرشد آینده‌ی حروفیان اعلام داشت .

در این عهد ، آذربایجان عرصه‌ی تاخت و تاز قشودال‌ها و فرمانروایان قبایل کوچ نشین بود و در بیشتر مناطق نارضائی مردم از سیاست حکومتی حکام ، تبدیل به شورش‌ها و عصیان‌های همگانی می‌شد. چنانکه روستاییان و خرده‌پایان شیروان در دهه‌ی هشتم‌سده‌ی ۸ برهوشنگ شاه فرمانروای سلاله‌ی کسرائیان شوریدند و او را بقتل رساندند و ابراهیم اول شیروانشاه را به حکومت برگزیدند .

در همین دهه ، توختامیش از گدار دربند عبور کرد و با ۹۰ هزار سپاهی به آذربایجان تاخت ، شیروان ، تبریز ، نخجوان ، مراغه و مرند را غارت کرد و نزدیک ۲۰۰ هزار تن به بردگی برد .

سپس قارایوسف سر کرده‌ی قارا قویونلوها نخست با نیروهای جلایریان - که منشأ مغولی داشتند - متحد شد و تیموریان را شکست داد و تبریز را تصرف کرد . بعدها جلایریان را نیز درب و داغون نمود.

در این تاخت و تازها و نا امنی‌ها توده‌های مردم بی‌امان گشتار می‌شدند و آثار فرهنگی آذربایجان نظیر «دارالشفاء»ی تبریز که پس از رصدخانه‌ی مراغه و در دوره‌ی حکومت هلاکو خان ایجاد شد و کتابخانه ، رصدخانه و مراکز پزشکی و مدنی و مکاتب چندی داشت ، بدست نیروهای سیاه خرافه پرستان ویران شد .

توده‌های مردم که در هر حال زیر فشار عظیم مالیات‌ها خورد می‌شدند (بنا به اسناد موجود در دوره‌ی تیموری پیش از ۴۰ نوع مالیات موجود بود!) در اینجا و آنجا عالم طغیان برمی‌افراشتند. ولی خرافه پرستان از منافع حکام ستمگر مدافعه می‌کردند و از جهالت و نادانی توده‌ها سوء استفاده می‌بردند. حروفیان - که بگفته‌ی پطروشفسکی امتیازشان عبارت از آن بود که جزو فعالان پیشرو و متورین زمان بودند ضربات عظیمی به مواعظ خرافه پرستان و فریبکاران وارد می‌آوردند و در ساحه‌ی انتباه توده‌های مردم، آنان را بسوی بسا سواد شدن و «شکافتن اسرار حروف» فرا می‌خواند و دست به ایجاد ادبیات عظیم همگانی می‌زدند.

از این روست که حروفیان در ردی نخست کشتار شوند گن بودند. حروفیان هواخواه سر سخت گسترش دانش زمان و بینش خاص مرقی خود و مخالف حکمرانی فرمانروایان غیر حروفی بودند. در هر نقطه از آذربایجان علم طغیان برمی‌افراشتند و علیه مخالفان خود مبارزه می‌کردند و فعالیت خود را با حفظ شکل مذهبی در مسیر ضد فئودالی و خصومت شدید با تیموریان انداخته بودند چنانکه در سال ۸۳۰ به شاهرخ تیموری سوء قصد کردند که بدنبال آن بسیاری از آنان قتل عام شدند. از آن میان خواجه عضدالدین نوه‌ی دختری فضل‌الله که تیموریان او را کشتند و سپس سوزاندند و بسیاری دیگر مانند مولانا

معروف وقاسم اتوارسرای را زندانی و تبعید کردند^۱.

از آن پس حروفیان مجبور به مهاجرت به ترکیه کنونی و سوریه و علی الخصوص شهر حلب شدند و به مبارزه‌های پی گیر و بی‌امان خود آغاز کردند. از سوی امیران و قاضی القضاة و فقیهان فرمان قتل آنان صادر می‌شد و بارها و مردها‌شان زنده بگور شدند. چنانکه در کشتاری از آنان که به روایت «مزارات تبریز» قرب به پانصدتن کشتند و سوختند، دختر فضل (کلمة الله هی العلیا) نیز بقتل رسید و مشهور است که این رباعی را هنگام قتل خود به فارسی سرود.

در مطبخ عشق جز نکورا نکند.

لاغر صفتان زشت خو را نکشند،

گر عاشق صادقی، ز کشتن مگریز.

مردار بود، هر آنچه او را نکشند^۲.

۱- اسکندریه‌نگ منشی در عالم آرای عباسی ذیل وقایع سال ۱۰۰۲ از کشتار عام حروفیان بفرمان شاه‌عباس و « فنا و نابودی فرقه‌ی ملاحده و زوال قطعی عقاید حروفیه » سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که شاه‌عباس در پایان سدهٔ دهم دست به کشتار ایشان زد و مکتب‌های آنان را ویران ساخت و معلمان و رهبران را از چهارشتر بخلق آویخت مانند درویش خسرو، مولانا سلیمان طیب ساوجی، میرسید احمد کاشی که بدست خود او را شمشیر زد و دوپاره کرد. درویش کمال اقلیدی و درویش بریان، و بوداق بیگ دین او غلو و کسان دیگر را بقتل رساند و « بر هر کس مظنه‌ی الحاد بود، ابقا نرفت. »

۲- مدارک تاریخی از بسیاری از این کشتارها خبر داده است. مثلاً در

« تذکرة الشعراء » لطیفی (به زبان ترکی) آمده که مفتیان خون یک شاعر حرفی متخلص به تمنایی را مباح کردند و این باعث شد که وی را با چند تن دیگر —

علی‌رغم این کشتارها، در هر سوطر فداران بی‌شماری یافتند و به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند که هنوز هم بسیاری از آنان در آذربایجان و ترکیه با عقاید مخفی خود زندگی می‌کنند. چنانکه گوران‌های آذربایجان، بویژه طریقه‌های شاملو، آتش‌بیگلی، عیساییکلی. یثدیار تک‌آللی و غیره در قاراداغ و تبریز، که پیوسته معتقدات خود را پنهان داشته‌اند اکنون وادئان بی‌زبان حروفیان گذشته‌اند، و «کلام‌ها»، آثار فرهنگی بزرگان حروفی و از آن میان عمادالدین نسیمی را سال‌ها و قرن‌هاست سینه به سینه به فرزندان خود منتقل می‌کنند. و آنان را در اسطوره‌های خلقت و افسانه‌های مذهبی‌شان جان می‌بخشند و می‌ستایند^۱.

— از آن جماعت محکوم به قتل و سوختن بکنند. یا آنکه در شقائق النعمانیه (طبقه‌ی خامسه، چاپ مصر در حاشیه‌ی وفيات الاعیان ص ۶۳) آمده که فخرالدین عجمی مفتی ایرانی در استانبول که شاگرد میرسید شریف جرجانی بود، چندتن از حروفیان را گرفت و امر فرمود آنان را مانند زندیقان و کافران زنده بسوزانند، و آمده که خود شخصا در آتش می‌دمید و در آن هنگامی لختی از ریش درازش بسوخت. »

۱- حنا مخالفان حروفی از فضایل اخلاقی فضل‌الله و دیگر حروفیان در بحث از حادثه‌های آنان به احترام یاد کرده‌اند. چنانکه شمس‌الدین سخافی (مرده در ۱۳۵۲ هـ) در کتاب الضوء اللامع لاهل القرن التاسع (چاپ قاهره ۱۳۵۲ هـ ج ۶ ص ۱۷۳ و ۱۷۴) می‌گوید «فضل‌الله ابولفضل استرآبادی عجمی و نام او عبدالرحمان است ولی به سید فضل‌الله حلال‌خور شهرت داشت باین معنی که حلال می‌خورد. او باندازه‌ای پارسا و پرهیزکار»

عمادالدین نسیمی را - که بگفته‌ی گوران‌ها بهیچ نقطه از تنش کارد فرو نرفت غیر از پاشنه‌ی پای راستش - در شهر حلب سال ۸۲۰ هـ . بطرز فجیحی پوست از تن کنند و سپس دست و پایش را قطع کردند . یکی برای علی بیگک بن ذوالقدر ، دیگر برای برادرش نصیرالدین و یکی نیز برای عثمان قارایه‌لی که هر سه از حروفیان بودند ، فرستادند .

جریان زندگی و محاکمه و قتل نسیمی ، به تفصیل در مدارک تاریخی اسلامی آمده است . و این نشان می‌دهد که حروفیان و بویژه

— بود که در باره‌ی وی آورده‌اند که در همه‌ی زندگانی خویش از خوردن کسی نه‌چشید و از کسی چیزی نپذیرفت و طاقیه‌های عجمی می‌دوخت و از بهای آن روزی می‌خورد و با این وصف از دانش‌ها و قدرت بر نظم و نثر بخوبی برخوردار بود و از وی سخنانی نقل شده و بسبب آن مجلس‌ها در گیلان و جز آن در پیشگاه علما و فقها برای وی برپا شد تا آنکه در مجلسی در صرقند فرمان بر یختن خون او داده پس وی را در آیینجا از توابع تبریز در سال ۸۰۴ هـ . کشتند و او پیروان در نقاط جهان داشت که از بسیاری بشمار نیایند و بداشتن « نمدسپید » بر سر و در تن خویش مشخص‌اند ، و تعطیل و مباح بودن محرمات و ترك واجبات را آشکار می‌دارند و بدان عقاید گروهی از جفتای و عجمیان دیگر را فاسد کردند و چون فساد ایشان در هرات و جز آن فزونی گرفت خاقان معین الدین شاه رخ پسر تیمور لنگ فرمان داد که ایشان را از شهرهای وی بیرون کنند و مردم را بدان برانگیخت ، پس دومرد از ایشان بنماز آدینه که او در مسجد جامع بود بوی حمله کردند و او را زدند و بسختی زخمی نمودند که تا چار دیر زمانی بستری شد ، و هم در پی آن مرد . و آن دومرد در همان زمان بدسخت‌ترین شکلی کشته شدند . . .

نسیمی در دوران خود نقش عظیمی در رسایی فرهنگی داشته‌اند و نقطه‌ی عطفی در تکامل فرهنگی و اندیشگی مردم آذربایجان بشمار می‌رفته‌اند .

بگفته‌ی ادوارد براوان « این مذهب . . . نه تنها مبادی و تعالیم عجیبه و ادبیاتی وسیع ایجاد کرد و مخصوصاً اشعار بسیار به . . . ترکی بجای گذاشت ، بلکه از لحاظ حوادثی عظیم که بوجود آورد دارای اهمیت تاریخی می‌باشد . عقوبت‌ها و شداید بسیار از يك طرف و قتل و کشتارهای زیاد از طرف دیگر ، همه بواسطه‌ی بروز این عقیده واقع شد . »

نسیمی را نخستین « شاعر بزرگ در زبان ترکی غربی ؛ (آذری) می‌دانند . برآستی هم دوره‌ی کلاسیک ادبیات آذری با نام نسیمی آغاز می‌شود . او نخستین شاعری است که دیوانی پر حجم به این زبان ترتیب داد و حصه‌ی مهمی از اشعارش را به تبلیغ آرمان‌های حروفی حصر کرد . پیه‌س نویس با تکیه به این موارد ، شخصیت نسیمی را به شایسته‌ترین صورت توصیف کرده است ، عشق سرشار و عظیم او به انسان و فرم محبت‌های حقیقی و زیبایی‌های بشری را مجسم ساخته است . وی با انکاء به همه‌ی مدارك و اسناد کلاسیک و با گردآوری و تدقیق همه‌ی روایات در خصوص زندگی و مرگ نسیمی ، یاران او ، جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوران و غیره ، و با افزودن برخی پرسوناژها و صحنه‌های تصویری که خواسته است بكمك آنها احتمالاً

ایده‌نولوژی خاص خود را بیان کند، پیه‌س مستدل و تاریخی «نسیمی» را به قلم آورده است.

در این پیه‌س نسیمی شاعر، با همه‌ی عواطف نوعدوستی و عشق‌های عریان و صراحت لهجه و صمیمت و اظهار محبت بی‌انتها به خوبان، در وحدتی با نسیمی مبارز، وجه دیگر از شخصیت فیلسوف خود، با همه‌ی جانفشانی‌ها و صداقت‌ها پیش چشم آدمی مجسم می‌شود.

بگفته‌ی میرزه ابراهیموف، هنگام خواندن این پیه‌س، بی‌اختیار آدم به یاد افسانه‌ی جاودان پرومته می‌افتد و چهره‌ی او را با همه‌ی غرور و بزرگمنشی خود پیش چشم می‌آورد که بخاطر انسان‌ها و سعادت آنان رودر روی زئوس می‌ایستد و برای رهایی بشریت از تاریکی و سرما می‌رود که آتش و روشنایی بیاورد.

در پیه‌س مراحل دراماتیک زندگی نسیمی، دستگیری و قتل او، تعقیب شدید حروفیان، پای‌دار رفتن جوانی در حلب بخاطر خواندگان اشعار نسیمی و جزاینها با خطوطی تأثر آمیز و فاجعه انگیز تصویر شده است.

نسیمی، استاد سخن، در درجه‌ی اول شاعر و الا قدرتی ست که شعر بومی دیار خود را در زمان خویش به اعتلاء رسانید و توجه به انسان را در لیرسم آذری و ملل همجوار بدعت گذارد. بزرگترین مسأله در شعر نسیمی «انسان» که در مرکز دایره‌ی خلاقیت هنری او قرار دارد. در شعرش شور و حال زندگی موج می‌زند. به زاهدان و تارکان دنیا

نفرت و استهزا می بارد .

پیه‌س‌نویس با شناخت علمی و دقیق از این وجوه شخصیتی نسیمی،
ما را در فضای واقعی و کامل از کارا کتر و نقش او قرار می‌دهد و از دیگر
پرسوناژهای خود نیز تصویری رسا و عینی بدست می‌دهد.
برخی پرسوناژها نظیر شاه خندان ، تیمور لنگ ، میرانشاه ،
قارایوسف ، ابراهیم‌شاه ، علی‌الاعلاء ، کرمانی و جز اینها شخصیت‌های
تاریخی پیه‌س‌هستند که چهره‌ی واقعی آنها در حوادث سیاسی و اجتماعی
عصر نسیمی، با خطوطی روشن و دقیق به تصویر درآمده است . نام بسیاری
دیگری از نقش‌ها زاده‌ی باریک بینی و دقت پیه‌س‌نویس است که بحق
به عناصر واقعی اجتماع آن عهد داده است.



تندیس عمادالدین نسیمی در باکو پایتخت جمهوری آذربایجان



نسیمی و حافظ

در قرن دوازده هنرمندان بزرگی همچون نظامی و خاقانی و در کنارشان در قرنهای ۱۳-۱۴ در ادبیات شرق و در ساحه تصوف، آفریده و آثار چهره‌های شایانی همچون شیخ محمود شبستری، جلال‌الدین رومی، حافظ شیرازی، اوحدی مراغه‌ای و عمادالدین نسیمی در کشف و نشر افکار اجتماعی، فلسفی، سبب آفرینش يك جریان مرقی شده بود. این جریان فلسفی، ادبی با ایدئولوژی حاکم بر زمان اسلام قاطی و ممزوج شده و در فرم پائنه ایستی (وحدت وجودی) شکل گرفته بود.

از خصوصياتی که نمایندگان شاخه‌های مرقی ادبیات صوفیه را با چهره‌های برگزیده ادبیات حروفیه از نظر فکر فلسفی در کنار هم قرار میدهد نگرش پائنه ایستی آندوبه وجود کائنات میباشد. از این نظر گاه نزدیکی و قرابت افکار فلسفی و ایده‌های عماد الدین نسیمی و شاعر هم عصرش حافظ شیرازی بسیار جالب توجه و ستودنی است.

بطوریکه معلوم است ، جوانی نسیمی مقارن با دوران اوج و تکامل حافظ در عرصه شعر و هنر بوده است . اگر چه هنوز در باره علاقه و همبستگی این دو شاعر داهی و بزرگ به همدیگر سندی و مکتوبی در دست نیست ولی نسیمی در بعضی از اشعارش به شعر حافظ اشاره میکند حتی او غزلی بعنوان جواب در مقابل غزل معروف خواجه (حافظ) به نام « غم مخور » نیز سروده است .

در آثار هر دو شاعر یزرگ ، نشابه‌ایده‌ها و آرمانهای بلند بشری همچنین نزدیکی افکار و عقاید آن دو در باره حیات ، انسان و طبیعت حقیقتی انکار ناپذیر است .

مسئله نسیمی و حافظ تا حال مورد توجه قرار نگرفته است ، این مسئله بصورت علمی و بسیار جدی محتاج تدقیقات عمیق و وسیعی میباشد . تلاش ما در این مقاله صرف روشن ساختن نظریاتمان در جهت‌های مشخص شده همین مسئله خواهد بود .

ارث ادبی غنی نسیمی بعلمت اینکه به سه زبان آذربایجانی ، فارسی عربی میباشد عرصه آفرینش شاعر بسیار وسیع بوده و از نظر فرم و مضمون با افکار ادبی و مکتبهای مختلف دوران خود بسیار بهم وابسته میباشد . همانگونه که آفرینش اولین دیوان شاعر بزبان آذربایجانی برای ملتمان فوق‌العاده اهمیت دارد در زبان فارسی نیز با خلق مرواریدهای گرانبهایی در ساحه غنایی و فلسفی و هماهنگی آن با ایریک شورانگیز حافظ ، حس افتخار را در قلبمان می‌آفریند .

در عرصه ادب و هنر ، فریادهای غنایی نسیمی ندهای بشری است که از زیر باد گذشت قرن‌ها بدرآمده ، طراوت و زیبایی خود را حفظ کرده و قلب نسل‌ها را فتح کرده است . روح و گوشت و خون این اشعار غنایی را انسان و سرنوشت او تشکیل میدهد . آنهم انسانی که از هر نوع اسارتی آزاد بوده ، وجود و قدرت خلاقه خود را درك کرده و در راه عقیده خود آماده هر نوع جانبازی است .

در اشعار هر دو شاعر بحث در مسئله انسان ، آنها را بعنوان سخنگویان آتشین و مبلغان مبارز آینده و آرمانهای انسان دوستی در قرون وسطایی مشهور ساخته بود ، آنها در عین حالیکه رو در روی تمام بی‌عدالتیهای زمان خود ایستاده بودند هرگز از جنب و جوش و روح مبارز طلبی نیفتاده ، انسان را به دور کردن غم از خود و نگاه امیدوارانه به آینده‌ای روشن دعوت میکنند. بعنوان مثال حافظ در غزل معروف « غم‌مخور ، میگوید :

یوسف کم گشته باز آید به کنعان غم‌مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم‌مخور

« دیوان حافظ ، چاپ امیرکبیر ص ۱۷۷ »

در غزلی از نسیمی که بعنوان جواب به این غزل نوشته شده است

خواستها و ایده‌های شاعر چنین به صدا درمی آید .

تکیه کن بر فضل حق‌ای دل ز هجران غم‌مخور

وصل یار آید شوی زان خرم‌ای جان غم‌مخور

استقبال نسیمی از حافظ ، شاعر فیلسوف شرق ، در عین حال که نشانه علاقه عمیق شاعر به خواجه است ، تجسم بارز این حقیقت نیز است که از حیت عقیده و تفکر نیز با هم هماهنگی دارند .

در این اشعار هر دو شاعر در عین حال که از وضع زمانه بنخاطر میسر نبودن ، « مراد » و نرسید نشان به آرزو شکایت میکنند ، به بی ثباتی وضع زمان و تغییر دادن آن علاقه زیادی نشان می دهند حافظ :

دور گردون گرد روزی بر مراد مانرف
دائما یکسان نباشد حال دوران غم مخور

ص (۱۸۲)

بنا به این گفته ، وجود و حیات ، ثابت و بی حرکت و شکل گرفته نیست بلکه در تغییر و حرکت میباشد . بدین ترتیب حافظ جنبه مثبت و دیالکتیکش را ایفا میکند ، همین نگرش دیالکتیکی با طرز تفکر نسیمی نیز هماهنگ بوده و حدتی را تشکیل می دهد .

يك دو روزی دور اگر بر عكس مراد

همچنين دايماً نخواهد گشت دوران غم مخور

قید این مطلب ضروری است که شباهت و قرابت این دو اثر از نظر وزن و قافیه و مضمون به مفهوم تقلید نسیمی از معاصرش نیست بلکه نشان میدهد که این شعر از نظر فلسفی مقبول خاطر نسیمی قرار گرفته و او به منظور عمق دادن به فکر فلسفی خود و رساندن آن به خواننده چنین اقتباسی را جایز دانسته است . در حالیکه غزل حافظ ۱۰ بیت

بیشتر نیست شعر نسیمی از ۳۲ بیت تشکیل یافته است . حافظ غزل خود را بابیت .

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

ص ۱۸۲

پایان رسانیده ، نسیمی به فضل الله اشاره کرده می نویسد.
ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل الله ،
قید و زندانش همه لطفت و احسان غم مخور .

بطوریکه مشاهده شد جهت مشخصی که غنایی نسیمی را از حافظ جدا میسازد عبارت از اینست که شاعر - انا الحق - گو در پشت افکار شاعرانه اش نشان میدهد که با قاطعیت تمام به مسلك و مرام خود وفادار بوده و هر گز از آن روی بر نمی تابد و در راه آرمان والای خود ، سینه خود را بسان سیری در مقابل عذابها ، شکنجه ها و اضطرابات قرار میدهد و بدین ترتیب ریشه اصلی مضمون فلسفی اشعار و عظمت شاعری خود را به اثبات رسانده ، مورد تصدیق قرار میدهد .
گرایش شاعر به اصل تغییر و تحول (دیا لکتیک) وجود و کائنات اساس حلقه جهان بینی او را تشکیل میدهد ، او در عین حال که با قبول قوه الهی بعنوان اساس هر شیئی در ردیف ایده آلیستها قرار میگیرد ، به ثبات و تغییر ناپذیری دنیا نیز اعتقاد ندارد . به نظر نسیمی اگر شیئی ثابت و بدون تغییری وجود داشته باشد همانا عشق و محبت

منور انسانی به «حق» است. او دنیا را همچون کارخانه‌ای مییابد که همیشه در تغییر و تبدیل بوده و هر روز به رنگی درمی‌آید. محض بدین خاطر است که انسان را به فریب نخوردن حيله‌ها و تزویرهای دنیا فرامیخواند.

دل مده از دست اگر داری خبرای بی‌خبر،
کاین عروس بی‌حیا دنبال قتل شوهر است.
دم بدم از شوخ چشمی شیوه‌ای دارد غریب،
در فریب او مرو از ره که بس بازیگر است.
همین فکر در شکل دیگری در اشعار حافظ ایفا می‌گردد
مجو درستی عهد از جهان مست بنیاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است.
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل،
بنال بلبل بیدل که جای فریاد است.

(ص ۴۳)

نسیمی این فیلسوف بزرگ که حیات اجتماعی را در حرکت وجود دنیا را در تغییر و تبدیل می‌یابد و با قبول اینکه وجود را ماده تشکیل می‌دهد و هرگز از بین نمی‌رود در قرون وسطا به فلسفه ماتریالیسم نزدیک میشود و درست مقابل ایده‌آلیستها قرار میگیرد.

یابه حرمت نه بروی خاک اگر داری خبر
کین غبار تیره فرق خسروان کشور است

کنگر ایوان شده میگوید از دارا نشان
خشت چرخ پیره زن خاک قباد و قیصر است .
هر گلی کز خاک میروید نشان گلر خيست ،
سبزه بر طرف چمن خط بتان دلبر است .

بدین ترتیب نگرش نسیمی در لیریک فلسفی اش از دید مآثر یا ایستی
بسیار پیشرفته تر و روشنتر از حافظ انعکاس یافته است .
جهان بینی و فکر فلسفی نشان داده شده را در اشعار خاقانی و
خیام نیز میتوان یافت . برای مثال خاقانی در اثر « خرابه ایوان
مدائن » میگوید .

خون دل شیرین است آن می که دهد رزبن
ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
(دیوان خاقانی ، امیرکبیر)

و همینطور خیام در رباعی

هر سبزه که بر کنار جویی رسته است ،
گوئی ز لب فرشته خوئی رسته است .
یا بر سر هر سبزه به خواری ننهی ،
کان سبزه ز خاک لاله روئی رسته است .

دیوان خیام

چنین افکار فلسفی پس از چند قرن در اشعار نسیمی جان دوباره
گرفته و انعکاس تازه ای یافته است . این شباهت و نزدیکی افکار

فلسفی به هیچوجه تصادفی و اتفاقی نیست . بدان علت که نسیمی علاوه
از شاعر هم عصرش حافظ ، افکار متفکران پیشین و ارث فلسفی شاعران
کلاسیک را یاد گرفته و از افکار متمدنی آنها بشکل سازنده ای استفاده
برده است .

همانطوریکه معلوم است نسیمی و حافظ در دوران مشقت بار
زد و خورده ها ، کشمکشها و مبارزات فتودالی می زیسته اند . قرنهای
۱۳ و ۱۴ دورانی بود که انسانها زیر چکمه زورمندان له شده ، گروههای
مردم زحمتکش زیر منگنه اضطراب و شکنجه قرار گرفته و زیر
استثمار مانده بودند . دردورانی که مسلکهای مختلف در دست طبقات
حاکم فتودال و قوانین و احکام دینی بعنوان آلت استثمار بوده است ،
شاعرانسان دوست و نوعپروری چون نسیمی نمیتوانست آرام بگیرد .
او در وهله اول مجبور بود با سلاح افکار متمدنی خود به ایدئولوژی مرتجع
جاری زمان حمله کند . شاعر این راه را با جسارت تمام انتخاب کرده
و با گفتن این شعر

کشتی چون نوح اگر داری ز طوفان غم مخور
چون بگیرد کوه و صحرا سر بسر طوفان ما .

بستگی عمیق خود را به آرمان و آرزوی والای خود نشان داده
و در مقابل احکامی که مانع رشد قدرت خلاقه انسانها بود می ایستد
و در موقعیت محکم و تزلزل ناپذیر مراضع لیاقت و شرف انسانی قرار

میگیرد در این مبارزه فلسفه « وحدت وجود » ی شاعر درباره دنیا و حیات نگرش پائنه ایستی (وحدت وجودی) او با فلسفه اسلامی و بانگرش جهان بینی دیگر مسلکهای محافظه کار و دررومی ایستد این جهان بینی بین اشعار فلسفی نسیمی و حافظ پل تفکری انداخته و به فرم و مضمون اشعار آن يك ایده مشترک داده بود .

پرفسور « عبدالحسین آگاهی » محقق بزرگ ضمن بحث در فلسفه حافظ مینویسد : . . . حافظ در تاریخ فلسفه در مورد فید وحدت وجود نقش پلی را بین عقاید ایدآلیسم و ماتریالیسم بازی کرده است . این عقیده گاه برای ایده آلیستها راه ماتریالیستی را مینمایاند و بعضا برعکس ، ماتریالیستها را بسوی ایده آلیستی میکشاند فلسفه حافظ کاملاً فلسفه « وحدت وجود » میباشد . اوتضاد بین روح و ماده را عمیقاً درك میکند و تلاش دارد تا با كمك فلسفه « وحدت وجود » آنرا حل ورد کند . نظریه وحدت وجود به اعتبار دو خصوصیت اساسی از جهات اصلی فلسفه تصوف میباشد . تجسم و نظاها این وحدت وجود در فلسفه ، تاریخ و ادبیات ملت های آسیای نزدیک و میانه ، حسین بن منصور حلاج و « چوبه دار » اوست که در راه آن جانش را فدا کرد . پائنه ایستهای بعدی هر يك بنحوی از روش و عقیده او تعریف و یاد کردند از آن جمله حافظ شیرازی .

این سخنان را عینا میتوان در مورد نسیمی نیز گفت . بدان علت که شاعران متفکری که اساس فلسفه آنها وحدت وجود میباشد

همگی حلقه‌های مختلف ، که زنجیر واحدی را تشکیل می‌دهند و جدا ساختن این حلقه‌ها از هم دیگر ممکن نیست .

در اشعار فلسفی ، حمله او نسبت به احکام سنن دینی بسیار تند و برنده است . شاعر با گفتن :

آن‌آنکه به تقلید مجرد گرویدند ،
دورند ز حق زان به حقیقت نرسیدند .
دور از حرم کعبه و صلند همه عمر
دروادی جهل از سرپندار دویدند .
قومی که پرستند خدا را به تصور
از نور یقین دور چون شیطان مریدند .

تقلید مجرد را از ریشه‌اش بر می‌کند ، معلوم است که در مذاهب شیعه و سنی اسلام ، مسئله تقلید يك مانع معنوی است که از رشد و وسعت تفکر ، عقیده فردی و شخصیت انسانی جلوگیری کرده ، آنرا محدود می‌کند . و انسان را در حالت تحقیر و اسارت نگاه میدارد . این مانع اصلی عبارتست از اینکه تمامی مسلمانان بعد از پیغمبر و امام می‌بایست از يك نفر عالم شرع تقلید مطلق بکنند . احکام و دستورهای صادر شده از این عالم عمامه‌دار می‌بایست بدون بحث و مباحثه از از طرف تمام مردم مقبول واقع شده و بدان عمل شود . نسیمی بارد چنین تقلید منحوس و مجرد ، مسئله آزادی شخصیت انسانی را به معنای واقعی کلمه ، با جسارت تمام پیش می‌برد . او انسانها را به

کسیختن این زنجیرهای جهالت و نادانی و به کشف و درک حقیقت با ادراک و فهم خویش دعوت میکند. حتی مقلدان محض را از «توحید» و «حق» دور حساب کرده و اینکه آنان هیچوقت به حقیقت نمیرسند، قید می‌کند.

تقلید روان از ره توحید بعیدند،

زانت که هرگز به حقیقت نرسیدند.

شاعر با نشر افکار خود، انسانها را به درک شخصیت و لیاقت خود با شناخت مستقل خودشان دعوت میکند.

خویش را بشناس تا از سر حق آگاه شوی

هر که او بشناخت خود را، جبرئیلش چاکر است،

حافظ نیز همین فکر را در نوع دیگری بیان میکند. خواجه خطاب به مقلدان خادم شریعت چنین میگوید:

بنده پیرمغانم که ز جهلم برهاند،

پیرماهر چه کند عین عنایت باشد.

دیوان حافظ ص ۱۲۲

نسیمی رفتن به «خلوتگاه عبادت» حاکم شرع را تحقیر انسانی دانسته خطاب به صوفی چنین میگوید:

به خلوت خانه طاعت مکن ارشادم ای صوفی

که جز کوی مغان عاشق ره دیگر نمیگیرد.

حافظ همین سخن را چنین گفته است

اگر نه پیرمغان در بر وی بگشاید
کدام در بزنم چاره از کجا جویم ؟

ص ۲۷۰

بطوریکه ملاحظه میشود ، گرچه نغمات فلسفی دو شاعر در عرصه شعر و هنر در وزن و آهنگ و ریتم های مختلف و جدا گانه ای بیان شده است ولی اشعار هر دو از نظر مضمون از يك سرچشمه آب میخورد . این سرچشمه همانا سرچشمه « وحدت وجود » میباشد که پایه اصلی و ایده آن آزادی انسان ، شرف و تقدیس وجود انسانی است . این آرمان بلند بشری ، احترام عمیق به لیاقت انسانی ، ایده انسان دو منتهی و يك اندیشی و نگرش واقع بینانه هر دو شاعر بزرگ به حیات واقعی ، زندگی مادی با تارهای ظریف و زربفت بسته شده و با محبتی مقدس در آفرینش ادبی آنها مترنم است . خلاصه آنکه نسیمی وعده های پوچ خادمان ریا کار شریعت ، زاهدان ، شیخها و دعوت آنها به جنت و حوری را رد میکند و با گفتن :

مرا به وعده فردا ز ره مبر کامروز ،

زلعل یار همه کام دل مهیاشد .

موقعیت خود را به درستی آشکار میسازد ، این فکر در ساحه

هنر حافظ نیز بصدا در می آید .

در آثار غنایی نسیمی چگونگی عشق و محبت تنها در وابستگی اش به حق و « نور مطلق » نیست ، این حقیقتی است که نسیمی و حافظ عموماً در غزلیات خود ، افکار عمیق فلسفی خود را در ادبیات عاشقانه می گنجانیده اند . لیکن در فلسفه « وحدت وجود » که اساس جهان بینی آنها میباشد در عین حال که انسان ، وجود احاطه کننده او ، زیبایی تمام طبیعت و اجزاء جدا شده از کل تجسم و تظاهر میباشد آنها؟ نمی توانند به وجود واقعی بیگانه به مانند .

نسیمی ، شاعر انسان دوستی که با اضطرابات مادی و معنوی و در میان بلاها و دردهای اجتماعی زندگی کرده و در راه آزادی و سعادت بشری آماده هر نوع فداکاری و جانبازی بوده يك چنین متفکری بی شك وقتی سخن از عشق میراند الویت انسان و کیفیت لیاقت انسانی را از نظر دور نمی دارد . در این نظر گاه در ساحه ادبی نسیمی و حافظ عشق آتشین و شعله ورشان در طی قرون متمادی ، دارای مفهوم و معنای وسیع و عمیقی میباشد ، این عشق انسانها را به زندگی ، دوست داشتن زندگی ، مردانگی و مبارزه در راه حق و عدالت و به فداکاری فرا میخواند :

حقیقت عاشیقین عشقی دور تمناسی
سن او یله سائما او یونجاقدور عشق دونیاسی
کو نول یان عشق او دونا شام کیمی محبتله
گر کدر جان وره عاشق لر حسن نیتله

عشق و تمنای عاشق حقیقت است
خیال مکن دنیای عشق بازیچه است .
ای دل همچو شمع صمیمانه در آتش عشق بسوز
عاشقان باید با حسن نیت جان بدهند .

* * *

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست .
هر که که دل به عشق دهی خوش دمی بود .
در کار خیر حاجت هیچ استغاره نیست

(حافظ)

این عشق والا و مقدس رند پیر (حافظ) که شهرتش دنیا را
فرا گرفته و نسیمی را که به عقیده «انالحق» رسیده بود به درجه‌ای
میرساند که آنها با صدای بلند میخوانند .

فارغ از کعبه و بتخانه و دیریم و کنشت
ملك وحدت وطن وقاف قدم خانه ماست

(نسیمی)

از آن به دیرمغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(حافظ)

دو شاعر بلند پایه شرق که مسائل پیچیده اجتماعی - فلسفی
دوران خود را بطور واضح و روشن در آینه شعر و هنر بطرز هنرمندانه‌ای

منعکس کرده‌اند - طبیعتی را که به انسان عشق و حیات بخشیده، چقدر
محبانه و عمیق دوست داشته‌اند! خواه در آثار نسیمی و خواه در آثار
حافظ در اشعار مربوط به طبیعت، گویا طبیعت و زیباییهای فرسوزش
توسط استادی ماهر و در زیر قلم سحرانگیز او نقش بسته و بارنگهای
مختلف بدان جان بخشیده است. این آثار هنری جاندار و فناپذیر
در پهنه هنر بشریت، ذوق استتیک خود را از نسلها به نسلهای بعدی
حفظ کرده و همچنان همین ذوق را حفظ خواهد کرد.

نسیمی آمدن بهار را برای انسانها فصلی برای دور کردن درد
و غم از دل چنین بقلم می‌آورد:

بهار آمد، بهار آمد بهار سبز پوش آمد،

رها کن فکر خام ای دل که می‌درخم بجوش آمد.

لب ساقی و جام می‌میان باغ و فصل گل،

غنیمت دان که از غیبم سحر که این بگوش آمد.

نسیمی تا لب جانان و جام می‌بود دیگر،

بزهد خشک بی‌حاصل نخواهد سرفروش آمد.

حافظ نیز همین محبت شاعرانه را با آمدن بهار مژده می‌دهد

و می‌نویسد:

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید،

وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید.

صغیر مرغ بر آمد بط شراب کجاست ،
فتان فتاد به بلبل ، نقاب گل که درید .

ما در این مقاله ، تنها يك قطره از مرواریدهای هنری پرورده شده در سینه این دو عمان بزرگ هنر و تفکر چیدن نتوانستیم .
شکی نیست که با گسترش نسیمی شناسی و با کشف بستگی و علاقه بین شاعر بزرگ با اسلاف خود ، معاصرینش و مراقبانش اسرار فاش نشده عالم شعر و هنر از طرف ادیبان خودی و محققان ادبیات شرق و غرب کشف خواهد شد .

نقد احکام دینی در اشعار نسیمی

شاعر متفکر و توانا ، عمادالدین نسیمی همیشه در مقابل زور گویی ، بیعدالتی و ظلم ایستاده و با گنجینه افکار مدرکی که معنای حیات آدمی را آشکار میسازد و با انبوه سخنان حکیمانه در میان ظلمت زمانه اش میدرخشد . او بكمك خلق آثار پر حرارت خود در تمام عمر انسان دوستی و پاکیزگی معنوی - اخلاقی را ترنم کرده است . یکی از جوابی که نسیمی را بلند پایه می نماید و در نظر مان عزیز و گرامی میدارد ، اشعار و آفریده های صاف و تمیز از زبان آذر بایجانی و کشف و نشر افکار فلسفی در ادب آذری است . آفرینش ادبی نسیمی بخاطر تکامل بدیعی خود و عمق معنوی افکار اجتماعی - فلسفی اش در تاریخ

ادبیات آذربایجان مرحله نوینی را تشکیل داده است .

قلب عمادالدین نسیمی همیشه با این آرزو درطیش بوده است که همچون اسلاف خود یکی از کسانی باشد که راه حق و عدالت و دوستی بین ملت‌ها را ترنم و تبلیغ کند . لیکن زمانه‌ی شاعر در مقابل آرزوها و آرمانهای والای او چون سدی آهنین ایستاده ، رفته رفته تضاد مابین هنرمند و زمانه ، شاعر و جامعه‌اش ، متفکر و اجتماعش عمیق‌تر شده برای هنرمند بزرگ فاجعه عمیقی را به وجود آورده بود . نسیمی با قبول مسلك حروفی برای از بین بردن تضادها و حل مشکلات مهمی که در مقابلش صف کشیده بودند با مراجعه و توجه به افکار معاصرینش چنین گفته بود :

بیا ای حریف نصیحت قبول کن ،

جور و عتاب به حریف احتیاج نیست .

در دنیا هر کس که در فتنه رابست ،

الحق زهی سعادت ، بخدا زهی ثواب .

با افکار ناموافق و افعال ناصواب

هرگز زمانه کسی را خشنود نساخت .

چه رسمی است که جبرئیل و اهریمن همدم باشند ؟

به چه وجهی طوطی و غراب هونس هم میشوند ؟

ستم بی حد دوران ، تلقینات پیچیده زاهدان و صوفیهای بی صفا ،

قربانیان راه فتنه و فساد ، قواعد و قوانین زمانه که کسی را خشنود

نمی ساخت ، نتایج افکارنا موافق و کارهای ناصواب ، اسیر شدن جبرئیل (اعمال خیر) در دست اهریمن (اعمال شر) ، جبر و مجبوریّت دوستی و موافقت طوطی و کلاغ ، تمام این تضادهای جامعه و این مسائل اجتماع ، نسیمی را به مسلک پر روح و مبارزه آن دوران یعنی حروفیه نزدیک کرده بود .

این مسلک با بعضی از قوانین از در مخالفت برآمده احکام مسست دینی را به مسخره گرفته و دشمن بی امان خادمان طفیلی دین ، صوفی های و طرفداران جهل و نادانی شده بود .

معلوم است که ایدئولوژی مذاهب مختلف اسلام در قرون وسطی در سرزمینهایی که اسلام گسترش یافته بود موجب بوجود آمدن تضاد آشتی ناپذیر اجتماعی و محاربات صنفی شده بود . این تضاد گاهی برخورد کوچک و گاهی برخورد بزرگ طریقتها را موجب شده و حتی شکل جنگ مبارزه بخود گرفته بود .

ف - انگلس در اثر معروف خود به نام « مبارزات روستائی آلمان » نقش مبارزات دینی را در اجتماع تحلیل کرده و نوشته است « در قرن ۱۶ در دوران معروف به دوران محاربات دینی ، قبل از هر چیز بحث بر سر منافع مادی معین صنفی بود . این مبارزات مدتها پس از آن در انگلستان ، فرانسه مانند برخورد های داخلی مبارزه طبقاتی بوده است . اگر این مبارزه طبقاتی در آن زمان با علامت دینی رخ داده است منافع ، خواستها و احتیاجات طبقات مختلف با لفافه دین

سرپوش گذاشته شده و این مسئله اصلاً ماهیت آنرا تغییر نمیدهد و با شرایط دینی آن زمان اینکار بسیار آسانتر میسر میشود .

همین فکر ف - انگلس در سرزمینهای فتودالیزم که دین اسلام در آنها رواج یافته بود و همینطور در آذربایجان تماماً باید و قابل قبول است . به این ترتیب که در اینجا تعالیم طریقتهای مختلف از آن جمله صوفیگری و مسلک حروفیه منافع اقتصادی و سیاسی طبقات را تشکیل داده و منافع گروههای صنفی را منعکس می کرد .

نسیمی که در ادبیات شرق او را « لشکری پرورای میدان عشق و فدایی بزرگ کعبه محبت » تعریف می کنند ، از شاعران صوفیسم و حتی از شاعران منسوب به حروفیه متفاوت میماند و اشعار زیر نظرمان را در این مورد بخود جلب می کند :

به صورت گرچه خیلی شبیه است نسیمی ،

به معنا نام هر سنگ سیاهی (حجری) کیمیا نیست .

صوفیزم و حروفیگری و دیگر طریقهها به منافع ، احتیاجات و خواستههای خود با پرده دینی سرپوش گذاشته و در راه آرمانها و ایده های خود به طرز موافق و با فرم و اسلوبهای مناسبی مبارزه میکردند ، نسیمی اساساً متفاوت با دیگران مانند يك هنرمند بزرگ با کیفیت نوینی ظهور میکند . « کیب » شرق شناس انگلیسی مینویسد :

« نسیمی با حروفی بودنش جای یگانه ای بخود میگیرد . او همچون يك شاعر حقیقی جهت های مساعد حروفیگری را برای

آفرینش شعرانتخاب کرده و اشتباهات و نظریه‌های درهم و برهم آنرا رد کرده بود .

حروفیان حروف را براساس مقدس بودن و قدرت الهی داشتن آن پایه‌گذاری کرده و بانشر افکاری که شخصیت انسانی را ارزش می‌نهد، او را بزرگوار می‌نمایاند و همچنین با فلسفه شرف افزای انسانی ترنم دوستی بین ملت‌ها و مدافع خلق بودن در زمانه خودشان يك جهان بینی مرفی را با ماهیتی پیشرو بنا نهادند .

دانشمند مشهور قرن بیستم عرب « فردینان تیل » در کتاب قاموس خود به نام « المنجد » ضمن بحث در عقیده حروفیان مینویسد : « حروفیان میگویند کاینات ابدی است و با حرکت ابدی و جاودانی همیشه در حرکت است . . . آنها در مجالس دینی . . . خطاها و نقصانهای دینی خود را پیش رئیس مذهبی خود اعتراف میکنند . »
گویا حروفیان با دین که میگفت « دنیا فانی است ، موقتی است و با دیگر احکام نظیر آن جدایی آشتی ناپذیری داشتند که این مسئله نیز نسبت به دوران خود يك ماهیت مرفی داشته است .

در آثار نسیمی این جهت‌ها بشکل بارزی تجسم یافته است .
شاعر متفکر برای نشر افکار فاسفی خود ، مسئله محبت را اساس شعر خود قرار داده و در آفریده‌های عاشقانه خود به طرز هنرمندانه‌ای در ایفای فکر فلسفی خود در زیر لافافه سخن نایل آمده است . بنابه عقیده شاعر اسلام و عالم کفر برای عاشق مکان سیاحتی

است . او میان بتخانه و کعبه تفاوت جدی و فاحشی نمی یابد . محض بدین خاطر عاشق حقیقی در مقابل آنها لا ابالی و بی قید است . خلاصه عاشق در راه عشق و در میدان محبت خسرو صاحب سریر است :

اسلام و کفر برای عاشق يك مسیر است ،

هر جا که عاشق مسکن گزیند امیر است .

آنکس که در میان بتخانه و کعبه فرق می گذارد ،

هنوز بالغ نشده ، اگر چه پیر باشد .

آن فقیری که در راه عشق صورت به خاک می مالد

نامش در جهان خسرو صاحب سریر است .

شاعر خسرو صاحب سریر جهان را از هر چیزی و الامقام در

نظر میگیرد و کوشش و سعی هنری خود را صرف نمایاندن عزت و

شرف او میکند . بنابه عقیده نسیمی انسان کاملی که ذات خویش را

عمیقاً و بدرستی درك کند به مقام الوهیت رسیده است .

حق تعالی در ذات همین فرزند آدم است ،

سی و دو حرف کلام خدای تعالی است .

بدان که جمله عالم خود خالق است .

آدمی جانی است که خورشید صورت اوست .

همچنانکه نسیمی نشان میدهد درك انسان ، فهم شرف انسانی

و دریغ و روزی از جانبازی و فداکاری برای والائی و سر بلندی انسان

از اعمال بزرگ انسانی است . « اهل نظر » و « اهل بصیرت » یعنی

روشنفکران و انسانهای کامل زمانه ، لیاقت انسانی را بهتر درك کرده و برای ارجمندی شرف انسانی هر چه از دستشان برمی آید دریغ نمی کنند .

به لبث اهل نظر جان گفتند ، پسندیده بود
بدهانت نقطه پنهان گفتند پسندیده بود .
آنانکه بصورت آدم سجده میکنند قرا
باعرش صورت رحمان گفتند ، پسندیده بود

هنرمند بزرگ با نشر و تعمیم ایده های « اهل نظر » انسانهای پیشرو و روشن فکر زمانه ، نشان میدهد که « دیوان العین » (منظور شاعر تپیهای منفی مانند اشغالگران ، استثمارگران ، زاهدان و واعظان میباشد) به ناحق لیاقت و ارزش انسانی را بی ارج مینمایند . در مورد تپیهای منفی شاعر قبل از هر چیز زاهدانی که احکام دینی را محافظت مینمایند جای مخصوصی دارند . در اشعار نسیمی ، زاهد دشمن بی امان ذوق انسانی ، شعر ، سخن بدیع ، کلام موزون ، هنر لیاقت و شرف انسانی است . زاهد شعر را نمی پسندد ، آیه مشهور قرآن درباره شاعران دوره بت پرستی « والشعراء یبجهم الفاوون » (شعراء را گمراهان دنبال می افتند) در دست زاهدان بهانه اساسی شده و همیشه با ذکر این آیه به مخالفت با شعر می پرداختند .

لاکن ما خوب میدانیم که جریانهای مرجع دینی و طبقات پرچمدار قانون روحانیت ، خود از سخن موزون و هنر همیشه استفاده

و بهره گرفته‌اند. واعظان، خطیبان، مفسران، حتی همین زاهدان خودشان برای به‌نظم درآوردن و مرتب کردن قواعد و قوانین دین در کتابهای رساله و عقیده و تفسیرهای نوشته شده در باره قرآن و حتی موعظه‌هایشان بر بالای منبر برای اثبات مقصد و مرام خود بطور مناسب و موافق به شعر و ادبیات رجوع کرده‌اند. دین، کلیسا و مسجد شعر و هنر را همیشه مطیع خود ساخته و در بهره‌گیری از شعر و هنر بعنوان وسیله‌ای برای تأثیر بیشتر دین و محکم کردن اعتقادات و حفظ منافع خود کوشیده‌اند. این هنر مرفقی و پیشرو همیشه در ترقی و تعالی اجتماع انسانها خدمت کرده و در حال خدمت است.

نسیمی برای تنقید و افشا کردن جوانب سست عقاید دینی، ماهیت افسانه‌ای و جهاتی که باعث شکست معنویات انسانی است از ادب و هنر بطور استادانه بهره گرفته است.

بدین خاطر، شاعر زاهد را که تعمیم دهنده احکام دینی است، با تیب منفی‌اش برای افشاء و نقدا حکام دینی انتخاب کرده است. نسیمی زود بزود به همین زاهد رجوع می‌کند، بعضاً با او «درد هایش را تقسیم می‌کند» و گاهی فکر دوری جستن از او را با او در میان می‌گذارد و به این ترتیب در هر دو حال زاهد را به تمسخر و استهزاء می‌گیرد. هنرمند بزرگ سعی دارد اعمال زاهد محروم از ذوق و سعادت را همراه با صوفیها افشا کرده و رسوایشان سازد.

نسیمی فکر خود را در مورد زاهد و صوفی گاهی بصورت مستقیم

ولی اکثراً سرپوشیده و در لفافه سخن ایفا می کند که در هر حال در
فرمهای آفریده شد، آتشیهای تنقید است که بدرستی به هدف نشان -
شده اند.

شاعر زاهد و صوفی را بعنوان مخلوقی غدار، بی قید، بی مغز و پوسیده -
مغز به طنز می کشد و آنها را اشخاصی غافل از نشئه زندگی - عشق انسانی
که به انسان جلامی بخشد و معنویت او را تعالی می دهد - درك نکنند
زیبایی و قدرت دوستی مانند ریشه های کرم خورده تصویر می کند. حتی
در اشعار غنایی نسیمی چنین چهره هایی همیشه به طنز کشیده شده است:

اسرار زلفت را زاهد کجا داند،

که تسبیحش به زنار می ماند .

... فقیه از آدم اکر اه دارد به او سجده نمی کند ،

خلقت این دیو به امار می ماند .

... صوفی بی صفا همیشه در اضطراب است

از این جهت به بو تیمار می ماند .

شاعر در اینجا در فرمهای هماهنگ غنایی و هجایی، نا آگاهان به
اسرار زلف ، زاهدانی که تسبیحشان به زنار می ماند طبیعت و خوی
آنها را که مایل امر دادن هستند افشا می کند . بین سخن و عمل
زاهد تفاوت فاحش و مسافت بسیاری است . او از معنویت انسان واقعی
که محتاج سجده حقیقی است دور میباشد .

صوفی محروم از ذوق و صفائیز مانند پرنده بوتیمار می باشد .
 بوتیمار پرنده ای است که بنا به روایت مردم ، همیشه در کنار آب
 می نشیند در حالیکه به آن اعتنائی ندارد و از آن نمی خورد . می ترسد
 از اینکه بنوشد و آب تمام شود ، بدان جهت همیشه تشنه و له له زنان
 در کنار آب می ماند . صوفی هم در عین حال که در میان نعمتهای دنیا است
 با ترس از « سوختن در جهنم » از آنها بهره ای نگرفته است ، با
 حسرت به این نعمتها می نگرد . شاعر با تشبیه او به بوتیماریك تشبیه
 بسیار شاعرانه و اقمی بکار برده است .

شاعر این صفات زاهد و دیگر صفات او را با ابیات زیر بیاد
 انتقاد وطنزمی گیرد :

کار زاهد در محراب ذکر و طاعت است
 چنگ عاشق در مقابل محبوبش زیر و بم می نوازد
 یا :

زاهدی که تسبیحش شل و زلفش پر چین نباشد
 ذکر او باد هواست ، سجده اش زنا است
 و همچنین :

ای زاهد اگر چه ذکر تسبیح ثوابش زیاد است
 من آنرا با عشق عوض کردم و از ثواب آن گذشتم
 همینطور :

عاشق صادق پرنده نیست ای زاهد ،
 برای شکار او تسبیح را دانه ساز سجاده را دام مکن
 بنا به فکر شاعر ، زاهدی که مردم را در نادانی و جهل نگاه می دارد
 کار و پیشه اش فقط ذکر ورد و دعاست در حالیکه هنر عاشق راستین

عبارت از صبر او بر جفای عشق و ناله کردن در پیش زیباییان مانند صدای زیر و بم چنگ است.

زاهد بی خبر از عشق و محبت از حقیقت واقعی نیز دور است. بدان علت تسبیح او در مقابله با عشق چیزی بی ارزش و بی اهمیتی است. چون این تسبیح نه تنها به قصد شکار و بدام انداختن عاشق دانه هایش بر روی سجاده پراکنده شده و سجاده نیز غیر از تله و دام واقعی چیز دیگری نیست. در، ابیات زیر و دیگر ابیات نظیر آن در اشعار نسیمی، اعمال زاهد با اتهامات برنده‌ای تنقید و افشاء می‌شود:

ای «الذی یوسوس» اطاعت هایت هواست،

راه کجبت ذلالت و سخنان پوچت خطاست.

کسیکه بی امانت شد ایمان ندارد،

کسیکه به عهد و فاکرد دینش را گم کرده است.

نسیمی در اینجابه آیه قرآن در حق شیطان (الذی یوسوس فی صدور الناس) (او، یعنی شیطان، در قلب انسانها شك و تردید می‌آفریند) اشاره کرده، صفات مخصوص شیطان را با استعاره به زاهد منسوب می‌دارد.

بدین ترتیب شاعر از قوانین و احکام دینی، تعالیم و تلقینات روحانی استفاده برده و در شخصیت زاهد عموم روحانیت مرئوس را تنقید و افشاء می‌کند. به فکر او، زاهد غیر از شیطانی که گمراه کننده مردم آفریننده صدها شك و وسوسه، شبهه و اضطراب در قلب انسانها، چیز

دیگری نیست. زاهدان در واقع دینی را که قبول کرده‌اند احکام آن را از هم می‌پاشند. چشمان آنها از قدرت دیدن حقیقت عاجز است: از صورت حق چشمان خود را می‌بندد، نمی‌داند از چیست، حيله‌اش مانند شیطان است، مگر از حق بیزار شده؟

نسیمی در تمام آفرینش‌های ادبی خود به عقاید موهومی چون بهشت، جهنم، آب کوثر، دعوت دین به اطاعت کور کورانه و وعده‌های پوچ آن سرعناد نشان داده و در اشعارش زیباییهای واقعی حیات را ترنم کرده است. شاعر در مبارزه با موهومات و خرافات نخست زیباییها را می‌ستاید و صفات قدسی آنرا گاه آشکار و گاهی در لفاف سخنان هنرمندانه‌اش ترنم می‌کند. در حالیکه دین با تلقین «خدا در بهشت دینداران را از شراب پاک سیراب خواهد کرد»، شاعر لبان آتشین زیباییان را که از عشق به حیات شعله‌ور شده و زبانه می‌کشد بعنوان سرچشمه واقعی احتیاج بیش می‌کشد و آنرا از شراب «می سلسبیل» و «آب کوثر» وعده داده سده بر تر می‌یابد:

بیا دلبر که مشتاقم دلم دیدنت را آرزو دارد،
از غمت زار شد از وصل تو شکر می‌خواهد،
«تفاهم ربهم» از لبانت بجانم خبر می‌دهد
دلم از لبانت برای دردهایم چشمه می‌خواهد،
یا:

لبانت از شرابه‌ای بهشت خبر می‌دهد، از آن جهت
لبت سلسبیل شد نامش کوثر گفتند

۱- اشاره به شرابه‌ای بهشت.

به عقیده شاعر بهشت و جهنم پرده‌های سیاه کشیده شده بر روی صورت زیبایهاست . بدین علت است که او انسانها را به فرار از وعده‌های پوچ و بهره‌گیری از نعمات دنیوی و زنده گانی دعوت می‌کند: وعده را بگذار، ای دل ، بیا این دم خوش است ،

دی گذشت ، فردا غایب است ، پس این دم خوش است
بدین منوال شاعر از قناعت صوفیها که می‌گویند «ما تسلیم - شدگان تیر قضا هستیم ، فاصله زیادی می‌گیرد .

بعقیده نسیمی دیروز گذشته است . فردا هنوز نیامده و نرسیده است . پس در میان این دو، زمان ناموجود زمان حال حاضر است که باید از آن استفاده کرد .

در اشعار شاعر ، عشق مایه زندگی است و مزیت انسان ، کیفیت معنوی ، لیاقت و شرف او در درك عشق حقیقی است . بنابه عقیده او دوست داشتن زیبائیها ، دوست داشتن زندگی است .

درك عشق در واقع فهم معنا و فلسفه زندگی است . فداکاری در راه عشق ارزشمندی لیاقت انسانی است . عشق مترادف تعالی یافتن بزرگوار بودن ، عظمت و وقار داشتن است :

به زاهدی که مرا به فردوس دعوت می‌کند ، بگو
بگفته او چشم مدوز که من گلزار خود را یافتم .
ای غافل مضطرب که نقد را به طرارداده‌ای ،
آن ماهروی طره طرارم را یافتم .

لاکن قوای سیاه جامعه او دشمن غدار جدیتها و کوششهای
بیدار کننده آفریده‌های او درمورد حیات عشق و سعادت به گروه‌های
زحمتکش بود. بدین خاطر شاعر با زاهد و «صوفی سالوس» با
استعارات جالبی در مقابل همین قوای سیاه رو دررومی ایستد و آنها
را به آتش انتقاد کشنده خود می‌اندازد:

زاهد بمن گفت که خوب را دوست ندار
خطاست فکر زاهد خطاست.

این اسرار را کجا داند عزازیل (ریاکار)،
که طاعت آن زرق و ریاست

نسیمی در مقابل این بلای وحشتناک یعنی احکام دینی که
انسان را از عشق به حیات، از آرزوی خلق کردن و زندگی کردن و
از کیفیت محبت و احترام به بشریت، وطن و عائله محروم می‌کرد از
عناد برآمد و موقعیتی مخالف آشتی‌ناپذیر در مقابل آنها بخود می‌گیرد.
شاعر در مقابل به آفریدن سیماهای دلخواه خود می‌پردازد این سیماها
چهره‌های انسانی و زیبای عاشق و معشوق بود. زیبایی برای شاعر،
جنت، عشق و حوری واقعی بود.

نسیمی ترا با هزار جنت و حوری عوض می‌کند،
تو برای عاشق هم جنت و هم حوری.

شاعر نشان میدهد، انسانهایی که بی‌خبر از چگونگی دوست
داشتن عشق و زیبایی هستند و آنهایی که از عشق به حیات دورند و

افسانه‌ها را دوست ندارند غیر از سنگهای سیاه چیز دیگر نیستند .

آنکه اسیر حسن آدمی نمی‌شود

حجر است ، حجر است ، حجر است حجر .

نسیمی که به اساس دین اسلام عمیقاً وارد بود هر جا که لازم می‌آمد از قرآن ، احادیث و روایات دینی استفاده کرده ، در نشر افکار شرف افز انسانی و همچنین افکار متفاوت با افکار ایده‌آلیست‌ها که برای زمانه‌اش اهمیت داشت ، می‌کوشید .

تمام این مسائل نشان می‌دهد که نسیمی در عین حالیکه نقمه پرداز يك عشق را ستین و مترنم گردوستی بین ملت‌ها بوده ، به ثبوت می‌رساند که برای رسیدن به این آرمان‌های بشری و ایده‌های بشر دوستانه احکام دینی در مقابلش سدی چون دیوار چین کشیده است .

در آسیای نزدیک مبارزاتی که علیه خرافات دینی باشد کم نبوده است ، لیکن در میان این مبارزات زندگی پراز فداکاری و جانبازی نسیمی و آثار آتشین و کوبنده او بی‌توجه به محدودیت معین تاریخی و تضادهای دوران ، با جهان بینی پیشرو و مبارز زمانه‌اش بسیار چشمگیر می‌باشد .

« پایان »



نشر یافت :

دکتر رضا دانشور	رشد و تکامل اجتماعی
(خودنخه لوئیس بودخس) ترجمه‌ی کاظم فیروزمند	دوزخ
» بهزاد آبادی باویل (عباس زمانوف)	افکار جلیل محمدقلی زاده
کاووس فرهادی	و آنگاه حماسه شد
مهدی اکبری حامد	آذربایجان آذربایجان

نشر می‌یابد :

اسد حسینی	تنگناهای اجتماعی جهان سوم
علیرضا تبریزی	شیدائی اجتماعی
تقی محمدی	بچه‌های پابره‌نه
باقر نوبری	شناخت طالبوف تبریزی
سیروس کارگر	عصر بوروکراسی

شماره ثبت ۵۹۰ ۳۷/۴/۱۹



نشر تلاش ، تبریز